

# کشتن مرغ مینا

هارپر لی | مترجم: فخرالدین میررمضانی



۱۳۹۸

## فهرست

### بخش اول

۳.....	فصل اول.....
۲۰.....	فصل دوم.....
۳۰.....	فصل سوم.....
۴۳.....	فصل چهارم.....
۵۵.....	فصل پنجم.....
۶۷.....	فصل ششم.....
۷۷.....	فصل هفتم.....
۸۵.....	فصل هشتم.....
۱۰۰.....	فصل نهم.....
۱۱۹.....	فصل دهم.....
۱۳۲.....	فصل یازدهم.....

### بخش دوم

۱۵۱.....	فصل دوازدهم.....
----------	------------------

۱۶۷	فصل سیزدهم
۱۷۸	فصل چهاردهم
۱۹۱	فصل پانزدهم
۲۰۵	فصل شانزدهم
۲۱۹	فصل هفدهم
۲۳۵	فصل هجدهم
۲۴۹	فصل نوزدهم
۲۶۱	فصل بیستم
۲۶۹	فصل بیست و یکم
۲۷۷	فصل بیست و دوم
۲۸۴	فصل بیست و سوم
۲۹۷	فصل بیست و چهارم
۳۱۰	فصل بیست و پنجم
۳۱۵	فصل بیست و ششم
۳۲۳	فصل بیست و هفتم
۳۳۲	فصل بیست و هشتم
۳۴۸	فصل بیست و نهم
۳۵۴	فصل سی ام
۳۶۲	فصل سی و یکم

## فصل اول

وقتی که برادرم جیم<sup>۱</sup> تقریباً سیزده ساله بود، دستش از ناحیه آرنج به سختی شکست. هنگامی که دستش معالجه شد و ترسش از این که دیگر هیچ وقت نتواند فوتبال بازی کند، تخفیف پیدا کرد، به ندرت به این حادثه می‌اندیشید. دست چپش اندکی از دست راستش کوتاه‌تر بود. وقتی که می‌ایستاد یا راه می‌رفت، پشت دست چپش زاویه قائمه‌ای با تنش تشکیل می‌داد و شستش موازی رانش قرار می‌گرفت. همین قدر که می‌توانست توپ را پاس بدهد و بعت<sup>۲</sup> کند، دیگر غمی نداشت.

سال‌ها بعد وقتی مجالش دست داد به گذشته فکر کنیم، گاهی درباره عی که منجر به این حادثه شد با هم صحبت می‌کردیم. من عقیده داشتم که خانواده ایول<sup>۳</sup> همه این ماجرا را موجب شدند، ولی جیم که چهار سال از من بزرگ‌تر است، می‌گفت مطلب سابقه طولانی‌تری دارد. به عقیده او ماجرا از تبستانی که دیل<sup>۴</sup> نزد ما آمد و برای اولین بار فکر از خانه بیرون کشیدن بو رادلی<sup>۵</sup> را مطرح کرد شروع شد.

---

1. Jem

۲. **Put** زدن توپ، وقتی آن را از دست رها می‌کنند قبل از این که به زمین برسد.

3. Ewell

4. Dill

5. Boo Radley

سنت این بود که مردان خانواده بر سر خانه و زندگی سیمون در آبادی فینچ<sup>۱</sup> بمانند و با کشت پنبه زندگی کنند. این آبادی همه چیز داشت و اگرچه در مقایسه با آبادی‌های بزرگ اطراف فقیر می‌نمود، اما غیر از یخ و آرد گندم و پوشاک که به وسیله قایق از موبیل تأمین می‌شد، آنچه برای گذران روزمره لازم بود می‌شد در آن‌جا تدارک دید.

اگر سیمون می‌دانست جنگ بین شمال و جنوب همه‌چیز اعقابش را به جز ملکشان از چنگ آن‌ها خواهد ربود، بی‌آن‌که کاری از دستش برآید دیوانه‌وار به خشم می‌آمد. در هر حال سنت اقامت در آبادی برای اعضای ذکور خانواده تا دل قرن بیستم همچنان رعایت می‌شد تا این‌که اولین بار پدر من، اتیکوس فینچ، برای تحصیل حقوق به مونتگمری و برادر کوچک‌ترش برای تحصیل پزشکی به بوستون مسافرت کردند. خواهرشان الکساندرا در آبادی ماند و با مرد کم‌حرفی ازدواج کرد که اغلب در گهواره‌های کنار رودخانه، به انتظار این‌که قلاب‌های ماهیگیری‌اش طعمه‌ای شکار کنند، لم می‌داد.

همین‌که پدرم جواز وکالت گرفت، به می‌کمب<sup>۲</sup> مراجعت کرد تا شروع به کار کند. می‌کمب در فاصله تقریباً بیست میلی مشرق آبادی فینچ مرکز استان می‌کمب بود. اثاثیه دفتر اتیکوس در عدلیه، از یک جالباسی، یک سلفدان، یک تخته شطرنج و یک کتاب دست‌نخورده قانون آلاباما تجاوزه نمی‌کرد. نخستین مشتریان او، آخرین دو نفری بودند که در زندان استان می‌کمب به دار آویخته شدند. اتیکوس اصرار کرد مساعدت مقامات رسمی را که به آن‌ها اجازه می‌داد به عنوان مجرم درجه دوم<sup>۳</sup> شناخته شوند تا زندگی‌شان را نجات دهند بپذیرند؛ ولی آن‌ها از خانواده هاورفورد<sup>۴</sup> بودند و در استان می‌کمب این نام مرادف با کله‌خر است. هاورفوردها بهترین آهنگر شهر را در منازعه‌ای بر سر یک مادیان کشتند. ادعایشان این بود که آهنگر، مادیان را به قصد دزدی نزد خود نگاه داشته است و آن‌قدر بی‌پروا بودند که عمل قتل را در حضور سه نفر شاهد مرتکب شدند. برای دفاع از خودشان در قبال جنایتی که مرتکب شده بودند، به عقیده آن‌ها کافی بود تکرار کنند:

من گفتم اگر بخواهد سابقه امر را در نظر بگیرد، در واقع ماجرا با اندرو جکسون<sup>۱</sup> شروع می‌شود. اگر ژنرال جکسون کریک‌ها<sup>۲</sup> را بیرون نریخته و به آن طرف رودخانه کوچ نداده بود، قایق سیمون فینچ<sup>۳</sup> هرگز به آب‌های رودخانه آلاباما نمی‌رسید و در آن صورت حالا ما کجا بودیم؟ سن ما خیلی بیشتر از آن بود که باهم دست‌به‌یقه شویم. بنابراین برای داوری به اتیکوس<sup>۴</sup> مراجعه کردیم. پدرمان گفت که هر دو حق داریم.

برخی از اعضای خانواده از این‌که با وجود جنوبی بودن در میان اجداد و نیاکانمان کسانی را نداشتیم که در جنگ هستینگر<sup>۵</sup> در یکی از دو طرف محاصره شرکت کرده باشند، احساس شرم می‌کردند. ما فقط سیمون فینچ، یک شکارچی و دوافروش اهل کرنوال<sup>۶</sup> را داشتیم که خستش از تقوایش پیشی می‌گرفت. در آن زمان متدیست‌ها<sup>۷</sup> در انگلستان از جانب برادران دینی معتدل ترشان تعقیب و آزار می‌شدند. سیمون که متدیست بود و از این وضع دل خوشی نداشت از اقیانوس اطلس به قصد فیلادلفیا عبور کرد و از آن‌جا به جامائیکا و بعد به موبیل<sup>۸</sup> رفت و بالأخره در جهت مخالف مسیر رودخانه سنت استیفنز<sup>۹</sup> به راه افتاد. از راه طبابت و با به کار بستن وصایای جان وسلی<sup>۱۰</sup> درباره اجتناب از پرحرفی در موقع معامله ثروت هنگفتی به چنگ آورد. اما از این‌که غالباً به وسوسه‌هایی از نوع پوشیدن البسه مرصع و گرانبها – که می‌دانست رضای خدا در آن نیست – تن درمی‌داد ناخشنود بود. بالأخره زمانی رسید که تعالیم مرادش را درباره مالکیت بر موجودات انسانی از یاد برد. سه برده خرید و به کمک آن‌ها در رودخانه آلاباما در فاصله چهل میلی بالای سنت استیفنز خانه‌ای بنا کرد. بعد از آن فقط یک بار به سنت استیفنز بازگشت تا زن بگیرد. ثمره این ازدواج یک دوره تسبیح دختر بود. سیمون عمری دراز داشت و ثروتمند مرد.

۱. Andrew Jakson: ژنرال امریکایی و رئیس‌جمهور آمریکا در سال‌های ۱۸۲۹ و ۱۸۳۷.

۲. Creeks: مردم یکی از قبایل سرخ‌پوست بومی آمریکا.

3. Simon Finch

4. Atticus

5. Hastings

6. Cornwall

۷. Methodist: یک فرقه مذهبی مسیحی. - م.

8. Mobile

9. Saint Stephens

۱۰. John Wesley: عالم مذهبی و کشیش انگلیسی، پایه‌گذار فرقه متدیست (۱۷۰۳ - ۱۷۹۱). - م.

۱. Finch slanding به معنی اسکله فینچ است. - م.

2. Maycomb

3. guilty to second - degree murder

4. Haverford